

دوش می‌کشد و کلمه هویه سنیا نیاید ترجمه درست کلمه ذوالاکتاف باشد زیرا هویه سنیا بمعنی شانه سوراخ کن است.

در باب وقایع سی‌سال اول سلطنت شاهپور دوم اطلاع دقیقی در دست نداریم اما اینکه شاهپور سی‌سال انتقام از روم را به تأخیر انداخت می‌توان حدس زد که در داخله کشور دچار مشکلاتی بوده، و شاید کوششهای او مصروف این بوده است که هر ویال شهرداران و واسیوهرانی را که در زمان نیابت سلطنت قوت گرفته بودند بشکنند. رسوم و سنن عهد اشکانی هنوز در دماغ بزرگان باقی بود و هر وقت پادشاهی ضعیف النفس عنان جاه‌طلبی آنان را رها می‌کرد، بی‌درنگ خطر تسلط اشراف و هرج و مرج ملوک‌الطوایفی پیش می‌آمد. چنانکه طبری و مورخان دیگر اسلامی نوشته‌اند تسخیر سرزمینهای بحرین و احساء که در جنوب خلیج فارس و شمال عربستان واقع است در زمان شاهپور روی داد. گویستمن گوید اینکه نولدکه گمان می‌کند که اصطلاح هویه سنیا را از روی کلمه عربی ذوالاکتاف ساخته‌اند بنظر من درست نیست، و قول حمزه اصفهانی صحیح است. زیرا کلمه هویه عیناً نقل از زبان پهلوی شده و معنایی هم که از آن کرده‌اند مطابق روایات قدیمه است. وانگهی در تاریخ ساسانیان این تنها نویسی نیست که سخن از مجازات‌های سخت رفته باشد. بقول طبری خسروانوشیروان نسبت به منجمان چشمگین گردید و آنان را تهدید نمود که استخوانهای شانه‌های ایشان را بیرون خواهد کشید!

### خلاصه نوشته‌های مورخان اسلامی درباره جنگ شاهپور و عرب

دشمنان ایران دوران کودکی شاه را مفتنم شمرده، و به مرزهای ایران تجاوز کردند. سرسلسله این دشمنان کوشانیان در مشرق، و تازیان در جنوب ایران بودند. حملات تازیان سخت‌تر از دیگر اقوام بود. در این زمان اعراب بیابانی به نواحی بحرین، و الاحساء در ساحل غربی خلیج فارس که در تصرف دولت ایران بود حمله آوردند، و از آن نواحی گذشته، به بین‌النهرین تجاوز کردند، حتی تیسفون نیز از خطر

ایشان در امان نماند. این که در وقت پریزیدن قلعه و در وقت پاره شدن دیوارها و در وقت...

شاهپور پس از طی شانزده سال چون رسماً براریکه سلطنت تکیه زد، در نخستین گام کوشش خود را مصروف سرکسویی و قلع و قمع نازبان کرد. وی اعرابی را که در حدود فارس مشغول قتل و غارت بودند از پیش براند، سپس با کشتی به بحرین رفت، و به هجر آمد، و جماعتی از قبائل تعیم، و بکیرین وائل، و عبدالقیس را که در آن سرزمین بودند سرکوب کرد، و از ایشان خون فراوان بریخت. سپس متوجه یمامه شد، و آن ناحیه را درخون کشید. قبایل بکر و تغلب را که در دشتهای عراق جای داشتند شکست داد، و خانههای ایشان را برانداخت، و خیمههای ایشان را بسوخت.

برای اینکه ایشان را از کار زشت خود متنبه کرده باشد سران ایشان را به اسیری گرفت، و شاندهای آنان را سوراخ کرد. از این جهت او را به قول حمزه اصفهانی به پارسی «هوبه» سومبا، یا «هوبه سنباه»، و به عربی ذوالاکتاف گفتند که بمعنی سوراخ کننده شاندهاست.

**مسعودی** می نویسد: که شاهپور در بحرین بسیاری از بنی تعیم را بکشت، و دیگران ناچار به فرار شدند. در هنگامی که می خواستند بگریزند بر آن شدند که پیرمرد سالخورده ای را بنام عمرو که شیخ ایشان بود، و سن او از صد متجاوز بود با خود ببرند. پیرمرد از غایت سالخوردگی طاقت رفتار نداشت، او را در زنبیلی می گذاشتند، و به ستون خیمه می آویختند. چون خواستند او را با خود ببرند گفت از شما می خواهم که مرا همین جا بگذارید، اگر کشته شوم در این سن باکی نیست، و اگر نه شاید بتوانم به تدبیر و سخن خود شمارا از دست شاهپور برهانم.

قوم وی سخن او شنیده، او را به درختی آویخته برفتند. چون لشکریان شاهپور به دیار بنی تعیم رسیدند زنبیلی به درخت آویخته دیدند که از داخل آن صدای ضعیفی به گوش می رسید. چون آنرا پائین آورده به درون آن نگریستند پیرمردی سخت نحیف در داخل آن دیدند. زنبیل را به نزد شاهپور بردند. شاهپور از او پرسید که تو کیستی؟ گفت: من عمرو بن تعیم هستم، و از عمرم بیش از آنچه را که می بینی گذشته است. چون تو سرکشتن قسوم مرا داشتی، ایشان از بیم تو بگریختند، و من خود را فدائی ایشان

ساخته، برجای بماندم تا به تو سخنانی گویم شاید دل تو برایشان نرم گردد، و بر بازماندگان آنان ببخشائی. اگر مرا می کشی فرمان تراست، و من تن به تقضای آسمان داده‌ام، و اگر گوش به سخنان من فرادهی موجب عنایت درباره من خواهد بود.

شاهپور گفت: ای پیر فرتوت هر چه می‌خواهی بگو. پس پیر گفت چه چیز ترا بر آن داشته که مردان و کسان مرا بکشی؟ گفت به سبب آنکه قوم تو به سرزمینهای من ریخته، و مردم را کشته، و خواسته و دارائی ایشان را به یغما بردند. پیر گفت: آنگاه که ایشان چنین کاری کردند تو بر سر کار، و بر سریر سلطنت نبود، و پس از پادشاهی تو اگر باز به چنین کارها دست یازیده باشند از بیم و ترس انتقام تو بوده است.

شاهپور گفت: چون بعضی از موبدان ما پیش بینی کرده‌اند که روزی فرا خواهد رسید که تازیان بر ایرانیان چیره گردند، و نیز از اینجهت است که ایشان را می کشم. عمرو گفت: به این واقعه باورداری باگمان می کنی که چنین کاری روی خواهد داد. شاهپور گفت که بدین امر یقین دارم. عمرو گفت پس به عرب نیکی کن تا در هنگام چیرگی خود آنان نیز باشما خوش رفتار باشند، و نیکی کنند. اگر بر اوستی عرب چیره گردد ایشان کین هموعسان خود از تو بخواهند، و اگر تسلط ایشان بتحقیق نهبوند چرا به گمانی بیپوده خون گروهی بیگناه را ریخته، و مظلمه آنرا به گردن می گیری؟ شاهپور گفت: راست می گویی، و سپس فرمان داد که لشکریان او عرب را امان دهند.<sup>۱</sup>

محمد بن خاوندشاه مبرخواند می نویسد که: شاهپور در هشت سالگی زمام امور کشور را در دست گرفت، ولی تا شانزده سالگی به جنگ اقدام نکرد. ملل همسایه به خیال آنکه پادشاه ایران خردسال است، و کاری از او ساخته نمی شود بنای دست اندازی را به ایالات مرزی ایران گذاشتند، و بی درین دریابیل، و خوزستان، و نواحی مجاور آن به تاخت و تاز پرداختند.

طوایف بنی ایباد، و عبدالقیس که در سواحل جنوبی خلیج فارس جای داشتند بیشتر به یغما و غارت می پرداختند. در همان هنگام رئیس از اعراب بین الشمرین که طایف